

جایگاه شک در تأسیس نظام فکری دکارت

سیدمصطفی شهرآیینی*

نویسنده مسئول

سیدمحسن آزادی خواه (بیزه)**

چکیده

"دکارت" به‌رغم اینکه در روزگار خود و حتی بعدها متهم به شکاکیت بود اصلاً شکاک نبود؛ بلکه او شک را همچون وسیله‌ای برای غایتی به‌کار می‌برد. او هرکجا از فلسفه و مابعدالطبیعه حقیقی سخن می‌گوید مخاطب را به پاکسازی ذهن از هرچه که می‌شود کمترین تردیدی در آن کرد، فرا می‌خواند. آنچه باید به آن توجه داشته باشیم این است که شک و شکاکیت تنها تا مرحله‌ای کارایی دارد که ما به‌کمک آن به مبنای مستحکمی برسیم و از آن به‌بعد به یاری روش تحلیل است که باید شروع به ساختن یک بنای معرفتی استوار کرد. ما در این مقاله بر آنیم تا نشان دهیم برخلاف آنچه رایج است شک، نه روش (method) دکارت؛ بلکه راهکاری (procedure) است که او آن را برای اعمال روش خود که همانا روش تحلیل است، در کار می‌آورد. شک، تنها بستری را برای رسیدن اندیشنده دکارتی به مبنایی یقینی فراهم می‌آورد تا او بتواند عمارت جدید معرفتی مدنظر خویش را بر این مینا پی بيفکند. در واقع، دکارت از شک بهره می‌گیرد تا به یاری آن بتواند راه را برای کاربست روش تحلیل در حوزه مابعدالطبیعه هموار سازد.

واژگان کلیدی: دکارت، تأملات، روش، شک، تحلیل، ترکیب.

*. استادیار فلسفه دانشگاه تبریز؛ M_shahraeen@yahoo.com

** کارشناس ارشد فلسفه از دانشگاه تبریز؛ mohsenbizeh@yahoo.com

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۸/۰۸؛ تاریخ تأیید: ۱۳۹۱/۰۴/۰۵]

مقدمه

تاریخچه شکاکیت

شکاکیت در مقام دیدگاهی فلسفی ریشه در اندیشه فلسفی یونان باستان دارد. دیدگاه‌های گوناگون شکاکانه در دوره یونانی‌مآبی به دو صورت «شکاکیت آکادمی» (Academic scepticism) و «شکاکیت پورونی» (Pyrrhonian skepticism) احیا شدند؛ ادعای اصلی مکتب نخست این بود که «هیچ شناختی ممکن نیست» و ادعای اصلی مکتب دوم این بود که «شواهد و ادله کافی برای قول به امکان معرفت در دست نیست و در نتیجه، باید درباره همه مسائل معرفتی دست به تعلیق حکم بزنیم». مکتب نخست به این دلیل شکاکیت آکادمی نامیده می‌شد که در سده سوم پیش از میلاد در آکادمی افلاطونی و براساس دیدگاه سقراطی «همه آنچه می‌دانم این است که هیچ نمی‌دانم» نضج گرفت. اصلی‌ترین هدف براهین شکاکانه این مکتب - که از رهگذر آثار "سیسرو"، "دیوگنس لائرتیوس" و "آگوستین" به ما رسیده - نشان‌دادن این مطلب بود که هیچ‌کس نمی‌تواند مدعی معرفتی یقینی درباره ماهیت اشیاء باشد؛ چراکه در هر گزاره‌ای که ابراز می‌داریم همواره عنصری از احتمال و عدم‌یقین نهفته است.

شکاکیت آکادمی از سده نخست پیش از میلاد، رفته‌رفته جای خود را به شکاکیت پورونی مقیم در مدرسه «روش‌ی طب» (the Methodic school of medicine) در "اسکندریه" داد. مکتب پورونی در مقام نظریه‌ای فلسفی هم ادعای شکاکان آکادمی - دایر بر اینکه «هیچ چیز را نمی‌توان شناخت» - و هم ادعای مقابل آنان را - دایر بر اینکه «چیزهایی را می‌توان شناخت» - در مقام نوعی فراروی از حدود توانایی معرفتی آدمی به چالش می‌کشید. آنها اصولاً شکاکیت آکادمی را نه شکاکیت بلکه نوعی «جزم‌اندیشی سلبی» (negative dogmatism) در برابر «جزم‌اندیشی ایجابی» (positive dogmatism) می‌دانستند. پورونی‌ها پیشنهاد می‌کردند که درباره هر مسأله‌ای که شواهد ضدونقیضی له و علیه آن وجود دارد، از جمله همین مسأله که آیا می‌توان چیزی را شناخت یا نه، بهتر است موضع تعلیق حکم (to suspend judgment) را برگزینیم. شکاکان پورونی می‌کوشیدند تا از التزام به هر حکمی حتی درباره صدق براهین خودشان خودداری ورزند.

مکتب پورونی تا حدود ۲۰۰ میلادی یعنی تا روزگار "سکستوس امپیریکوس" - عمدتاً در میان نحله پزشکان اسکندریه در مقام پادزهری برای دیدگاه‌های جزم‌اندیشانه دیگر نحله‌های پزشکی^۱ - پررونق بود. ما این مکتب را بیشتر از رهگذر آثار "امپیریکوس" می‌شناسیم که او در آنها همه علوم بشری از جمله ریاضیات، منطق و دستور زبان را هم دستخوش شکاکیت می‌داند.

اما هر دوی این مکاتب شکاکانه پس از دوره یونانی‌مآبی تقریباً به بوتّه فراموشی سپرده شد. شکاکیت آکادمی تنها در آثار آگوستین مطرح بود و شکاکیت پورونی نیز تا سده شانزدهم و احیاء دوباره

آثار امپیریکوس در محاق افتاده بود. از دوره‌های بسیار مهم در تاریخ شکاکیت می‌توان به سده‌های شانزده و هفده اشاره کرد. در این دوره بود که شکاکیت باستان با کشف نسخه‌هایی از آثار سکستوس امپیریکوس دوباره در کانون توجه قرار گرفت و این کشف با شروع نهضت اصلاح دینی "مارتین لوتر" نیز همزمان شد که این امر سبب شد تا از براهین شکاکانه در مسائل مطرح در آن روزگار استفاده شود. نمونه آن را می‌توان در نزاع میان "اراسموس" و لوتر در بحث بر سر «مرجعیت دینی» به خوبی دید. اما گفتنی است که شکاکیت احیاشده در سده شانزده و هفده بیش از آنکه متأثر از شکاکیت آکادمی باشد، ریشه در شکاکیت پورونی مطرح در آثار امپیریکوس داشت تا جایی که بازتاب آراء او را می‌توان در مباحث اندیشمندانی مانند "مونتینی"، "ماژن مرسن" و "گاسندی" به روشنی تشخیص داد. از همین روست که از احیای شکاکیت در آن دوران به «بحران پورونی» یاد می‌کنند و بیشتر نویسندگان این دوره وقتی اصطلاح «شکاک» را به کار می‌برند، منظورشان «پورونی» است. حتی در پایان سده هفدهم، "پی‌یر بایل"، شکاک بزرگ می‌کوشد تا براهین شکاکانه سکستوس امپیریکوس را به مثابه عزیمت‌گاه فلسفه جدید معرفی کند، هرچند در همین دوره شکاک دیگری به نام "سیمون فوشر" می‌خواهد شکاکیت آکادمی را احیا نماید (Popkin, 1960, preface (IX-XVII)).

دکارت در زمانه‌ای ظهور می‌کند که از سویی، شکاکیت فراگیری دامن‌گیر فلسفه و مابعدالطبیعه است و از دیگری، پیشرفت‌های چشمگیری در حوزه علوم طبیعی، به‌ویژه نجوم در حال شکل‌گیری است. از این روست که مهم‌ترین دغدغه خاطر فیلسوفان سده هفده، روش رسیدن به یقین و شناخت یقینی است؛ نظر غالب فلاسفه جدید در این دوره بر این بود که نخست باید «فاهمه» را شناخت و سپس روش درستی را برای استفاده هرچه بهینه از امکانات معرفتی و پرهیز از خطا پیدا کرد. بنابراین، پرداختن به روش، مخصوص دکارت نبوده؛ بلکه این امر از ویژگی‌های این عصر بوده است که بیشتر متفکران این دوران به روش بهای زیادی می‌دادند و بر آن تأکید زیادی می‌کردند و در اصلاح روش رایج که همان روش قدما بود می‌کوشیدند.^۲ گفتنی است که از اوایل سده شانزده (۱۵۲۰) تا اوایل سده هفده (۱۷۲۰)، نزدیک به ۴۰ کتاب منتشر شده است که در عنوان آنها واژه لاتینی (methodus) به معنای روش آمده است (Gilbert, 1963, pp.233-7) و این خود نشان‌دهنده فضای شکاکانه‌ای است که بر این دوران حکمفرما بوده است، چون زمانی سخن‌گفتن از راه و روش باب می‌شود که درباره روش‌های گذشته، شک و تردیدهایی مطرح شده‌باشد و نوعی سردرگمی و راه‌گم‌کردگی شایع شده باشد.

اندیشمندان سده هفده بر این باور بودند که علت پیشرفت نکردن قدما و بی‌حاصلی زحمات آنها بی‌بهرگی آنان از یک روش درست بوده‌است، زیرا استدلال قیاسی که تنها استدلال معتبر نزد آنها در اثبات چیزی بود، تنها به امور از پیش معلوم استناد می‌جوید به گونه‌ای که در نهایت از رهگذر قیاس صوری، نه مجهولی معلوم می‌شود و نه مطلب جدیدی به دست می‌آید. بنابراین متفکران این دوره به انتقاد از قیاس و رد آن پرداختند و هر کدام به سهم خود رساله‌هایی را برای نشان دادن بی‌حاصلی آن نوشتند و برای کشف حقایق یقینی روش‌های تحقیقی جدیدی را پیشنهاد کردند. بدین ترتیب روی آوردن

به روش جدید در امر شناخت سرآغاز کار فیلسوفان جدید قرارگرفت (جهانگیری، ۱۳۷۶، ص ۱۲۴). دکارت بر این باور بود که هیچ چیز را نمی‌توان دانش اصیل و معرفت حقیقی نامید، مگر اینکه از هرگونه پیش‌فرض و پیش‌داوری به‌دور باشد. کشف اصول اولیه مطمئن به‌وسیله فن خاصی صورت می‌گیرد که به «روش شک» معروف شده است (Cottingham, 2005, p.191).

تفاوت میان «روش» و «راهکار»

نظر به اینکه در مقاله پیش‌رو، ادعا بر این است که شک نه «روش دکارت»؛ بلکه راهکار او در کاربست روش بوده‌است، لازم است پیش از ورود به اصل بحث، تفاوت میان دو واژه «روش» (method) و «راهکار» (procedure) را به‌روشنی بازنماییم. برای پی‌بردن به تفاوت میان این دو واژه باید به ریشه‌شناسی آنها توجه نماییم. واژه (method) از واژه لاتینی (methods) و خود این واژه از زبان یونانی اخذ شده‌است؛ (methods) مرکب از دو بخش (meta) (به‌معنای «بعد از») و (hodos) (به‌معنای «راه») است. اما واژه (procedure) مأخوذ از (procedure) لاتینی است که این واژه مرکب از دو بخش (pro) (به‌معنای «قبل از») و (cedere) (به‌معنای «رفتن، راهی شدن») است. بدین ترتیب، می‌توان گفت که منظور از «روش» جستجوی نظری راهی برای شناخت چیزی است^۳ در حالیکه مراد از «راهکار» فراهم‌سازی زمینه عملی برای ورود به آن راهی است که در مقام نظر یافته‌ایم؛ یعنی راهکار مرحله آمادگی عملی پیش از راهی شدن است. این تفکیک میان «روش» و «راهکار» را در آثار شکاکان پورونی هم می‌توان دید تا جایی که سکستوس امپیریکوس در آثار خود، تعلیق حکم را در مقام «روش» مواجهه نظری با مسائل معرفتی معرفی می‌کند و آنگاه از راهکارهایی دهگانه برای عملی‌سازی روش تعلیق حکم سخن به‌میان می‌آورد. او این راهکارها را (Tropes) می‌نامد که در انگلیسی به (ways of processing) ترجمه شده‌اند و تقریباً می‌توان آنها (procedures) دانست (Popkin, Op.cit, preface(XI)).

اینکه چرا شک نمی‌تواند «روش» دکارت باشد و باید آن را راهکاری برای اعمال «روش تحلیل» دکارتی بدانیم مطلبی است که در ادامه بدان می‌پردازیم، اما چون نظر بیشتر شارحان و مفسران دکارت این است که شک، روش دکارت بوده است در اینجا می‌کوشیم با استناد به آثار خود دکارت نشان دهیم که چنین اصلاحی در نوشته‌های او وجود ندارد. با جست‌وجو در نمایه‌های موضوعی هر کدام از مجلدات دوره سه‌جلدی آثار دکارت به انگلیسی^۴، معلوم می‌شود که خود او هرگز تعبیر «روش شک» را در هیچ‌کجا به‌کار نبرده است^۵، البته در این نمایه‌ها، مدخلی با عنوان «روش شک» وجود و شماره چندین صفحه متعدد از آثار دکارت در ذیل آن آمده است که در آنها هیچ اثری از این اصطلاح نیست؛ بلکه تنها مباحث مربوط به شک در آنها آمده است، اما مترجمان آثار دکارت بنابه تفسیر خود آن مباحث را ذیل مدخل «روش شک» دسته‌بندی کرده‌اند.

کدام روش؟

اینک زمان آن رسیده است که به بررسی روش نزد دکارت بپردازیم و ببینیم که آیا روش دکارت همان روش معروف شک است یا چیزی غیر از این می‌باشد. با ژرفکاوای در آثار دکارت و جستجوی واژه روش در آنها چنان‌که در ادامه، نمونه‌هایی از آن را می‌بینیم، او هرکجا درباره روش سخن می‌گوید، تعبیر «روش تحلیل» را به کار می‌برد و آن را در برابر «روش ترکیب» قرار می‌دهد. بارزترین جایی که باید در آنجا انتظار «روش شک» دکارتی را داشته باشیم، در کتاب *گفتار در روش* اوست که در این کتاب نامی از این روش به میان نمی‌آید و در رساله‌های سه‌گانه ضمیمه *گفتار (مناظر و مریا)*، «کاینات‌جو» و «هندسه» که در واقع دکارت آنها را به عنوان نمونه‌هایی موفق از اعمال روش ابداعی خویش در حوزه علوم آورده است، هیچ اثری از «روش شک» یا شکاکیت معروف دکارتی نیست. او در «نامه اهدائیه»^۱ اش در آغاز تأملات نیز از همین روش ابداعی خود سخن می‌گوید. او در آنجا سخن از «روشی» به میان می‌آورد که «برای حل پاره‌ای مسائل در علوم» بدان دست یافته بود:

«من برای هر نوع مشکلی در علوم روشی پرداخته‌ام - روشی که در واقع تازه هم نیست، زیرا دیرینه‌تر از حقیقت چیزی وجود ندارد - و خبر داشتند که من در به کار بستن آن روش در موارد دشوار دیگر کاملاً موفق بوده‌ام، از من خواستند که این تکلیف را به عهده بگیرم، من هم وظیفه خود دانستم که روش مزبور را در مورد موضوع حاضر آزمایش کنم. اکنون تمام آنچه می‌توانستم در این زمینه انجام دهم، در این رساله مندرج است» (دکارت، ۱۳۸۱، ص ۱۵).

جالب است بدانیم که دکارت نیز وقتی درباره «روش تحلیل» در *قواعد هدایت ذهن* سخن می‌گوید بر تازه‌نبودن این روش و قدمت آن انگشت می‌نهد (CSM, I, p.17) و همین تأکید را در پاسخ او به دسته دوم اعتراضات هم می‌بینیم» (دکارت، ۱۳۸۴، ص ۱۸۰). اما از همه اینها روشن‌تر، سخنی است که خود دکارت درباره روش خود در نگارش *تأملات* در پاسخ به دسته دوم اعتراضات آورده است. او در آنجا آشکارا می‌گوید: «روش تحلیل بهترین و درست‌ترین روش تعلیم است و همین روش بود که آن را در *تأملات* خود به کار برده‌ام» (همان).

درواقع، دکارت شک را جایگزین مرحله‌ای می‌کند که «فرانسیس بیکن»^۲ آن را برای برطرف کردن «بت‌های مزاحم ضروری می‌دانست و بدین‌گونه می‌خواست تا اهمیت روش زنبور عسل^۳ را که برای عموم فایده به‌بار می‌آورد اثبات کند (مجتهدی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۹). فرانسیس بیکن نیز دچار نوعی شک بود و در اکثر معلومات پیشینیانش شک‌وتردید کرد که می‌توان سخنان او را چنین خلاصه کرد: «روش جدید باید با شک آغاز شود، اصول اولیّه‌ای که بدون تحقیق کافی پذیرفته شده‌اند باید از نو شروع شوند و علمی که تجربه تأییدشان نمی‌کند باید مردود به حساب آیند (جهانگیری، ۱۳۷۶، ص ۱۲۱). مرسن،

دوست دکارت نیز او را تنها به این دلیل که از "ارسطو" خرده گرفته و به یافته‌ها و گفته‌های پیشینیان اعتماد نکرده، شکاک خوانده است (همان).

شایان ذکر است که شک بیکن، شک عالیم و نه شک فیلسوف است. یعنی شک برای او هرگز به‌عنوان یک مسأله فلسفی مطرح نبوده و در حصول علم به‌طور مطلق تردید نداشته است. شک نزد او مانند شک در نظر دکارت نیز نبود که آن را راهکاری برای نیل به روش درست بداند. او با این که به خطاهای حسی معترف بود، اما حواس را ذاتاً خطاکار نمی‌دانست و بر این باور بود که اگر خطاها از ذهن پاک شود و در اعمال حواس دقت و مراقبت کافی به عمل آید و مشاهده و تجربه با شرایطی خاصی انجام پذیرد علم حاصل قطعاً معتبر و مطمئن خواهد بود (جهانگیری، ۱۳۷۶، ص ۱۲۲).

اندیشنده دکارتی، راهکار شک بنیادی و منظومه‌وار (systematic) را بر می‌گزیند، درحالی که در وهله اول مطمئن نیست که آیا از این طریق چیزی حاصل می‌شود یا نه؛ و چنانکه پیداست این راه‌کار موفقیت‌آمیز بوده‌است، زیرا در حیطة مابعدالطبیعه و معرفت‌شناسی به کشفیات بزرگی می‌انجامد. دو نکته درباره شک دکارتی گفتنی است: یکی این که آن تصنعی است و اساساً جنبه راهکار و چاره‌اندیشی دارد و دوم این که فرض دکارت بر این است که ما در به‌کارگیری شک، با آشکار ساختن پیش‌شرط‌های خود شک است که به شناخت می‌رسیم (Broughton, 2002, p.xi). "جان کاتینگهام"، شارح معروف دکارت در کتاب فرهنگ اصطلاحات دکارت در ذیل واژه (Doubt) چنین می‌نویسد: «روش شک دکارت اغلب به روندی گفته می‌شود که دکارت به‌واسطه آن اقدام به ویرانی و پاک‌سازی باورهای پیش‌پنداشته می‌کند تا از این طریق بنای مابعدالطبیعی مستحکمی برای علم جدید مدنظر خود وضع کند» (Cottingham, 1993, p.51). دکارت خلاصه‌ای از این طرح را در بخش چهارم گفتار در روش چنین می‌آورد:

«چون گاهی از اوقات حس ما خطا می‌کند و ما را به اشتباه می‌اندازد فرض کردم که هیچ امری از امور جهان درواقع چنان نیست که حواس به تصور ما درمی‌آورند، و چون کسانی هستند که در مقام استدلال حتی در مسائل بسیار ساده هندسی به خطا می‌روند و استدلال غلط می‌کنند و برای من هم مانند مردم دیگر خطا جایز است پس همه دلایلی را که پیش از این برهان پنداشته بودم غلط انگاشتم، و چون همه عواملی که به بیداری برای ما دست می‌دهد در خواب هم پیش می‌آید در صورتی که هیچ یک از آنها در آن حال حقیقت ندارد. بنا را براین گذاشتم که فرض کنم هر چه هر وقت به ذهن من آمده مانند توهمات که در خواب برای مردم دست می‌دهد بی‌حقیقت است.»
(دکارت، ۱۳۸۳، ص ۲۲۲)

او نشان می‌دهد که طرد منظومه‌وار عقایدی که حتی در معرض کمترین شک قرار دارند می‌تواند همچون ابزاری در جهت کشف نقطه آغاز قابل اعتمادی برای فلسفه به‌کار آید و در تأمل اول آن را

به‌طور کامل شرح و بسط می‌دهد. او در کتاب *اصول فلسفه* نیز از شک استفاده می‌کند. از اصل اول تا اصل هفتم این کتاب به بکارگیری شک و گسترش *حیطه* آن به ترتیب از محسوسات به سمت علوم ریاضی اختصاص دارد تا این که در اصل هفتم مبنای مستحکم کوژیتو ظاهر می‌شود. دکارت اولین اصل از این کتاب را بدین‌گونه شروع می‌کند: «در این که برای آزمودن حقیقت هر کس باید در طول زندگی خود، تا آنجا که ممکن است یکبار در همه‌چیز شک کند» (دکارت، ۱۳۷۶، ص ۲۲۷). اما کتابی که بعدها سبب شهرت راهکار شک شد *تأملات در فلسفه اولی* بود، به‌خصوص تأمل اول که به بحث «در اموری که ممکن است مورد شک واقع شود» اختصاص دارد: «من در تأمل اول، نخست دلایلی را مطرح کرده‌ام که بر اساس آنها می‌توانیم به‌طور کلی در همه چیز مخصوصاً در اشیاء مادی شک کنیم و این دست‌کم تا وقتی است که ما برای علوم مبنای دیگری جز آنچه تاکنون به‌دست آوردیم، در دست نداریم» (دکارت، ۱۳۸۱، ص ۲۳). شک دکارتی تنها در رابطه با مسائل مابعدالطبیعی و زمانی مطرح می‌شود که او می‌خواهد فلسفه‌ای یقینی را پی بيفکند.

دلایل کاربرد شک

دکارت درباره علت استفاده از راهکار شک در *گفتار* می‌گوید: «چون می‌خواستم فقط به جستجوی حقیقت مشغول باشم معتقد شدم که باید به کلی شیوه مخالف اختیار کنم و آنچه را اندکی محل شبهه پندارم غلط انگارم تا بینم آیا سرانجام چیزی در ذهن باقی می‌ماند که به‌درستی غیرمشکوک باشد» (دکارت، ۱۳۸۳، صص ۲-۲۲۱). او در *تأملات* نیز چنین می‌نویسد: «منفعت چنین شک عامی در آغاز روشن نیست، اما بسیار بزرگ است، زیرا ما را از هرگونه پیش‌داوری نجات می‌دهد و راه بسیار ساده‌ای پیش ما می‌گذارد تا ذهن عادت کند که خود را از حواس وارهاند» (دکارت، ۱۳۸۱، ص ۲۳). شک دکارتی به ما در رسیدن به مفاهیم واضح و متمایز کمک می‌کند و می‌توان به‌یاری آن هر مفهوم مبهم و نامتمایزی را از ذهن کنار گذاشت. او هر کجا از فلسفه و مابعدالطبیعه حقیقی سخن می‌گوید، مخاطب را به پاکسازی ذهن از هرآنچه که می‌شود کم‌ترین تردیدی در آن کرد فرا می‌خواند. او در مقدمه برای خواننده *تأملات* می‌گوید: «هرگز کسی را به خواندن آن سفارش نمی‌کنم، مگر آنها که مایل باشند همراه من با جدیت به تأمل بپردازند و بتوانند اذهان خود را از امورحسی و از هرگونه پیش‌داوری یکسره وارهاند» (همان، ص ۲۱). و همچنین در پاسخ به «دسته دوم اعتراضات» به تعارض میان براهین مابعدالطبیعی و ادراکات حسی اشاره می‌کند و معتقد است که «فقط کسانی قادر به درک کامل آنها هستند که در آنها دقت و تأمل بسیار نمایند و تا حد ممکن ذهن خود را از امور مادی منصرف کنند» (دکارت، ۱۳۸۴، ص ۱۸۱).

دکارت در پاسخ به اعتراض اول از «دسته سوم اعتراضات» نیز دلایل استفاده از شک را بیان می‌کند. در آنجا "هابز"، نویسنده این مجموعه از اعتراضات پس از اذعان به صحت تأمل اول می‌گوید: «اما چون افلاطون و دیگر فیلسوفان باستان درباره این عدم‌یقین نسبت به محسوسات سخن گفته‌اند و چون معضل تمیز بیداری از خواب‌ها را عموماً اظهار کرده‌اند، خوشحال می‌شدم اگر مؤلف ما [دکارت] که

در ارائه نظریات جدید، این قدر شهرت یافته است از نشر این تعالیم خودداری کند» (همان، ص ۲۱۳).
دکارت در پاسخ به این اعتراض، سه دلیل برای استفاده خود از شک بیان می‌کند:

«دلیل من برای به کار بردن این دلایل این نبود که بخواهیم آنها را به عنوان [ادله] جدید بفروشم، بلکه یک دلیل آن این بود که بتوانم اذهان خوانندگان [کتاب تأملات] خود را برای بررسی امور عقلی و تمیز آنها از امور مادی آماده کنم، [و این] هدفی [است] که این دلایل برای [رسیدن به] آن کاملاً ضروری به نظر می‌رسد؛ و دلیل دیگر آن هم این بود که می‌خواستم در تأملات بعدی به همین دلایل پاسخ دهم و نیز برای این بود که از طریق این حقیقت که این گونه تردیدهای متافیزیکی قادر به متزلزل کردن حقایقی که بعداً مطرح می‌کنم نیستند، قوت این حقایق را نشان دهم (همان، ص ۲۱۳).

دکارت در پاسخ به «دسته هفتم اعتراضات» از پی‌یر بوردن - که به استفاده او از شک برای رسیدن به یقین ایراد می‌گیرد - می‌گوید:

«اگر فرض کنیم که او سبدی پر از سیب داشته باشد و چون از این می‌ترسد که بعضی از آنها فاسد باشند، می‌خواهد آنها را خارج کند تا مبادا بقیه سیب‌ها را هم فاسد کنند، در این صورت چه می‌تواند انجام دهد؟ آیا او نباید ابتدا تمام سیب‌ها را از سبد بیرون بریزد و آنها را یکایک نگاه کند و سپس سیب‌هایی را که می‌بیند فاسد نیستند انتخاب کند و دوباره آنها را در سبد قرار دهد و بقیه را کنار بگذارد؟ بنابراین درست به همین طریق است که کسانی که هرگز تأمل فلسفی صحیح نکرده‌اند، در ذهن‌شان آراء مختلفی دارند که به حق می‌ترسند که بعضی از آنها خطا باشند، زیرا می‌بینند که از نخستین سال‌های زندگی‌شان شروع به انباشتن این آراء کرده‌اند؛ بنابراین می‌کوشند که آراء صحیح و غلط را از هم جدا کنند تا مبادا وجود آراء غلط باعث شک کلی درباره همه آنها شود» (همان: ص ۵۴۷).

رابطه میان راهکار شک و روش تحلیل

پیش از این یادآور شدیم که شک و شکاکیت تنها تا مرحله‌ای کارایی دارد که ما را به خالی کردن سبد سیب راهنمایی می‌کند تا به کمک آن به مبنای مستحکمی برسیم؛ به این معنا که چون دیگر سببی در سبد نیست، پس جای هیچ شکمی هم نیست که مبادا سیب فاسدی در سبد باشد. اما از این به بعد برای بررسی یکایک سیب‌ها و برگرداندن آنها به سبد باید روش تحلیل (method of analysis) را به کار گیریم. چنانکه دکارت در مثال دیگری این نکته را روشن‌تر بیان می‌کند:

«من در سراسر آثار خودم، این را روشن کرده‌ام که روش من مانند روش معمارانی است که خانه‌ها را طراحی می‌کنند. آنها برای ساختن خانه‌ای محکم بر روی زمین شنی که سنگ یا خاک‌رس یا هر ماده خاکی بادوام دیگری در ساختمان آنها بکار رفته است، ابتدا گودال‌هایی حفر می‌کنند و از آنها، شن و هرچه را بر شن قرار دارد و یا با آن مخلوط شده است، بیرون می‌ریزند تا بتوانند ستون‌ها را بر زمین محکمی نصب کنند. به همین ترتیب من هم ابتدا همانطور که آنها شن را بیرون می‌ریزند هر امر تردیدآمیزی را کنار گذاشتم و سپس وقتی که دریافتم، نمی‌توانم در وجود هر جوهری که شک می‌کند - یعنی فکر می‌کند- تردید کرد، از این به‌عنوان صخره‌ای استفاده کردم که پایه‌های فلسفی خود را بر آن قرار دادم (همان، ص ۶۱۲).

آنچه در هردوی این مثال‌ها به خوبی روشن است اشاره دکارت به ویژگی بسترسازی و آماده‌سازی شک و شکاکیت است که زمینه را برای شروع تفکر فلسفی به روش تحلیلی آماده می‌کند (شهرآیینی، ۱۳۸۹، ص ۸۷). در این مثال نیز، شک تا مرحله رسیدن به زمین محکم و مقاوم کارایی دارد و از آن به بعد به یاری روش تحلیل است که باید شروع به ساختن بنایی استوار کرد. بدین ترتیب روشن می‌شود که شک، روش دکارت نیست و تنها راهکاری برای رسیدن به مبنایی یقینی است. مؤید دیگر این نکته، سخنی است که دکارت در اصل اول از کتاب *اصول فلسفه* می‌آورد: «در این که برای آزمودن حقیقت، هر کس باید در طول زندگی خود، تا آنجا که ممکن است یکبار در مورد همه چیز شک کند» (دکارت، ۱۳۷۶، ص ۲۲۷). همچنین در آغاز تأمل اول نیز می‌گوید: «دریافتم که باید یکبار برای همیشه در زندگی تصمیمی قاطع بگیرم که خود را از قید تمام آرایه‌ای که پیش از آن پذیرفته بودم وارهانم» (دکارت، ۱۳۸۱، ص ۲۹). عبارت «یکبار در طول زندگی» مهم است، زیرا نشان می‌دهد که شک، روش دکارت نبوده است از آنجا که اگر چنین بود معنا نداشت که فقط یکبار در زندگی در همه چیز شک کنیم و بعد آن را کنار بگذاریم. همچنین دکارت در نامه به "کلرسلیه" در ضمیمه پاسخ‌هایش به «دسته پنجم اعتراضات» می‌گوید: «صرف شک برای تأسیس هیچ حقیقتی کافی نیست، ولی این شک در آماده کردن ذهن برای تأسیس حقیقت در مرحله بعد مفید است. قصد من از به‌کاربردن شک فقط همین بوده است» (دکارت، ۱۳۸۴، ص ۳۱۷).

مطلب قطعی در باره شک دکارتی این است که آن اساساً وسیله‌ای برای رسیدن به هدفی و سازوکاری برای فراهم آوردن اصول اولیه می‌باشد. ما فقط با عقب راندن شک به حدود خاص خودش است که قادر به کشف چیزی می‌شویم که مصون از هرگونه شک و تردید است و با کشف چیزی که حتی از افراطی‌ترین و اغراق‌آمیزترین شک‌ها نیز جان سالم به در می‌برد، قادر به پی‌افکندن شالوده‌های تردیدناپذیر و استوار برای فلسفه می‌شویم (Cottingham, 1989, pp.34-5). اصلی‌ترین کاربرد شک دکارتی، در بسترسازی برای طرح مسائل مابعدالطبیعه به روش تحلیلی است؛ چراکه بدون بسترسازی و پاک‌سازی ذهنی، اعمال روش تحلیل در این حوزه میسر نمی‌شود.

با توجه به وحدت روش در نگاه دکارت باید گفت که روش واحد دکارتی همان «روش تحلیل» است، اما نکته شایان توجه این است که این روش در همه علوم و حوزه‌های علمی به طور یکسان به کار گرفته نمی‌شود؛ بلکه کاربرد آن در هر حوزه‌ای اقتضات خاص خود را دارد. شک و شکاکیت دکارتی اصلی‌ترین اقتضای اعمال روش تحلیل در قلمرو فلسفه و مابعدالطبیعه است (Flage & Bonnen, 1999, p.14)؛ چراکه در این عرصه «همه‌کس همه‌چیز را محل اشکال می‌داند». گرچه شک دکارتی شرط لازم اعمال روش تحلیل در حوزه فلسفه و مابعدالطبیعه است، جوهره روش دکارت را تشکیل نمی‌دهد؛ چراکه اگر این چنین می‌بود باید در سایر حوزه‌ها از جمله هندسه نیز شاهد شک دکارتی می‌بودیم در حالیکه اصلاً چنین نیست. اصولاً شالوده تحلیل دکارتی جز کاوش در پی یافتن بنیادی‌ترین اصول نیست (*Ibid*).

از منظری دیگر شاید بتوان شک دکارتی را با کاری که "سقراط" در محاورات افلاطون می‌کند مقایسه نمود^۸. در آنجا سقراط با مخاطب خود درگیر می‌شود و تردیدی در جان او می‌اندازد و این دقیقاً همان کاری است که دکارت با اندیشنده انجام می‌دهد. شک دکارتی فرد را آماده می‌کند تا به بیرون غار نگاه کند و از آن به بعد نوبت روش تحلیل می‌رسد که به کمک فرد می‌آید تا او را از غار پیش‌پنداشته‌های ذهنی‌اش که عمدتاً شامل محسوسات هستند، بیرون بیاورد؛ و این همان کاری است که سقراط به کمک روش دیالکتیک، برای زندانی گرفتار در غل‌وزنجیر عالم محسوسات انجام می‌دهد و او را از زنجیر حواس و از غار نادانی به ساحت تفکر و دیدن حقیقت اشیاء رهنمون می‌شود. اندیشنده دکارتی در پایان تأمل اول وضعی شبیه به مخاطب افلاطونی دارد که به وضعیت خود در غار آگاهی یافته است و آماده حرکت به سوی بیرون غار است.

مقایسه میان روش تحلیل و روش ترکیب

نویسندگان دسته دوم اعتراضات، در پایان اعتراضات خود از دکارت می‌خواهند که مطالب کتاب تأملات را برای سهولت فهم خوانندگان به «روش هندسی» یا «روش ترکیب» نیز - که او در «بکارگیری آن مهارت کامل» دارد - بیان کند (دکارت، ۱۳۸۴، ص ۱۴۶). دکارت در پاسخ به آنها نکاتی را درباره روش تحلیل و روش ترکیب، مقایسه این دو با هم و درخصوص برتری روش تحلیل بر روش ترکیب در حوزه مابعدالطبیعه بیان می‌دارد که بسیار حائز اهمیت است. دکارت سرانجام، با تعبیری که حاکی از بی‌میلی او برای ارائه مطالب تأملات به روش ترکیب است، این خواهش را به‌اکراه اجابت می‌کند (دکارت، ۱۳۸۴، صص ۱۸۳-۱۷۸).^۹ از این رو بایسته است در بخش پایانی مقاله، اهمیت روش تحلیل را در نظام فکری دکارت بازنماییم و نسبت آن را با راهکار شک، بار دیگر مورد تأکید قرار دهیم و سرانجام، میان دو روش تحلیل و ترکیب مقایسه‌ای انجام دهیم و جایگاه شک را در این دو روش نشان دهیم. و در پایان نیز، اشاره‌ای به نسبت میان دو روش تحلیل و ترکیب و پیوند وثیقی که میان آنها هست، داشته باشیم.

نخست به روش تحلیل می‌پردازیم و جایگاه آن را در نزد دکارت نشان می‌دهیم. چنانکه گذشت دیدیم که دکارت در نامه اهدائیه‌اش در آغاز تأملات از روشی صحبت می‌کند که به درد هر نوع مشکلی می‌خورد. او همچنین در پاسخ به «دسته دوم اعتراضات» می‌گوید: «من در تأملات خود فقط روش تحلیل را به کار برده‌ام که بهترین و صحیح‌ترین روش تعلیم است» (دکارت، ۱۳۸۴، صص ۱-۱۸۰). دکارت در پاسخ به «دسته سوم اعتراضات»، خود را به نویسنده کتب پزشکی تشبیه می‌کند که وقتی می‌کوشد روش درمان بیماری را شرح دهد محال است شرح بیماری را حذف کند (همان، ص ۲۱۳)، در اینجا منظور از روش درمان همان [روش] تحلیل و منظور از شرح بیماری همان راهکار شک است.^{۱۱} فضای فکری حاکم بر قرن هفدهم مروج نوعی بیماری ذهن بود که عدم‌یقین در عقاید، ابهام و عدم تمایز در مفاهیم را سبب می‌شد. فلسفه در این فضا در مقام طب ذهن بوده و کارش آسیب‌شناسی ذهن (pathology of mind) به‌شمار می‌رفت. فیلسوف طبیب ذهن بود و فلسفه را نوعی طب ذهن می‌دانستند. اندیشمندان این دوره بر این باور بودند که هر ذهنی که از بیماری‌هایی مانند توهم، خطا، پیش‌داوری و... معالجه شود و روش درستی را به کار گیرد به حقیقت نائل می‌شود. دکارت از خود شک برای درمان شکاکیت استفاده می‌کند؛ کاری که امروزه «هومیوپاتی» (homeopathy) از آن بهره می‌گیرد. در هومیوپاتی از خود بیماری برای درمان آن بهره می‌گیرند، به این معنا که نشانه بیماری (یعنی درد یا هر نارسایی دیگر) را تحریک می‌کنند تا به اوج برسد تا این که خود درد راه درمان خود را آشکار سازد. در طب جدید درد از بین می‌رود، اما بیماری اصلی درمان نمی‌شود. دکارت نیز شک را - که نشانه بیماری ذهن است - به اوج می‌رساند تا بدین‌وسیله از دل همین شکاکیت، راه غلبه بر آن و در نتیجه، درمان ذهن آشکار گردد.^{۱۱}

دکارت روش تحلیل را چنین تعریف می‌کند:

«تحلیل، نشان‌دهنده طریقی درستی است که از این طریق، یک چیز به نحو ارزشمند و گویی همانند کشف معلول از علت، کشف و استنتاج می‌شود، به طوری‌که اگر خواننده بخواهد از آن روش پیروی کند و به همه چیز توجه کافی نماید، مطلب را به همان اندازه کامل درمی‌یابد و آن را از آن خویش می‌کند که گویی خودش آن را کشف کرده است. اما این روش چیزی در خود ندارد که در یک خواننده بی‌تفاوت و یا مخالف، عقیده‌ای را باعث شود، زیرا اگر کوچک‌ترین مطلب مطرح‌شده از توجه او دور بماند، ضرورت نتایج از بین می‌رود (همان، صص ۱۸۰-۱۷۹).

انسان به‌وسیله تحلیل چگونگی جریان کشف را نشان می‌دهد، یعنی درمی‌یابد که او در موضوع مفروض چگونه به تصورات واضح و متمایز رسیده است و به چه دلیل، ترتیب خاصی از تصورات را پیروی می‌کند و از تصورات دیگر چشم می‌پوشد. مؤلف به‌واسطه حکایت تاریخ افکار خود برای خواننده می‌تواند منشاء عقاید خود، فرض‌های بنیادین و نیز آثار و نتایجی را که از آنها استخراج می‌کند توضیح دهد.

بدین ترتیب خواننده را آماده می‌سازد تا تحت هدایت مؤلف، جریانهای ذهنی خود را دوباره بسازد و این حقایق را برای خود کشف کند. روش تحلیل، اختیاری و قبلی است، از این جهت که مؤلف فقط به شهوذهای خواننده توسل می‌جوید و از او می‌خواهد که برای تصدیق فکر مؤلف به تجربه عقلانی بپردازد و در نتیجه خواننده به صورت قبلی از عللی معلوم و شناخته‌شده به آثار و نتایج آنها پی می‌برد و این همان روشی است که دکارت در گفتار و به‌ویژه در تأملات خود به کار برده است. اما روش ترکیب، برعکس روش تحلیل است. در ترکیب از روش هندسی مشخصی پیروی می‌شود که بیانگر تعدادی تعاریف، اصول موضوعه (postulates)، اصول متعارفه (axioms)، قضایای مبرهن و مسائل است و تمام نتایج از این مقدمات واضح استنتاج شده‌اند و خواننده به محض این که مقدمه یا اصل متعارف را پذیرفت مجبور می‌شود نتیجه را تصدیق نماید.

در روش ترکیب، مخاطب نمی‌داند که مؤلف مقدمات خود را چگونه کشف کرده و چگونه آنها را به صورت اموری مطلقاً یقینی بنیان نهاده است. این روش برخلاف روش تحلیل، بعدی است. خواننده نه در انتخاب مقدماتی که باید تصدیق کند و نه در استنتاج از آن مقدمات آزاد است؛ اما خواننده در روش تحلیل از آزادی انتخاب برخوردار است و مجبور به پذیرش مقدمات یا نتایج آنها نیست. به او فرصت داده می‌شود که در اصول شک کند و اعتبار هر دلیلی را مشخص سازد. از این جاست که می‌توان گفت که روش تحلیل اختیاری و شخصی است. در صورتی که روش ترکیب، تحکمی و غیرشخصی است (اسپینوزا، ۱۳۸۸، صص ۳-۵).

دکارت، روش تحلیل و اسپینوزا روش ترکیب را ترجیح داد. اسپینوزا بر آن شد تا اصول فلسفه دکارت را از نو با روش ترکیب اثبات نماید. او اولین بار در شرح اصول فلسفی دکارت به این امر پرداخت و بعداً در کتاب مهم فلسفی‌اش، اخلاق دقیقاً آن را به کار بست. شایان ذکر است که روش ترکیب متمم روش تحلیل است و اگر کسی روش تحلیل را نفهمد موفق به فهم روش ترکیب نمی‌شود. در اینجا بی‌مناسبت نیست اشاره‌ای نیز به جایگاه شک در روش ترکیب اسپینوزایی بکنیم. اسپینوزا در آثار خود در دو مورد - یکی در رساله در اصلاح فاهمه (اسپینوزا، ۱۳۷۴، صص ۵۴-۵۶) و دیگری در اخلاق (اسپینوزا، ۱۳۶۴، صص ۱۱۵-۱۱۳) - به مبحث شک پرداخته است که در هر دو موضع در سیاقی کاملاً سلبی سخن می‌گوید چنانکه گویی در نظام فلسفی او دیگر مجال طرح شک دکارتی نیست.

نظر به اینکه شارحان فلسفه اسپینوزا، اثر ناتمام رساله در اصلاح فاهمه را هم‌رتبه گفتار در روش یا قواعد هدایت ذهن دکارت یا کتاب منطق اسپینوزا دانسته‌اند، ما در اینجا بحث خود را بر همین اثر متمرکز می‌کنیم. اتفاقاً بحث از شک در این اثر در بخش اول مربوط به روش مطرح می‌شود. اسپینوزا پیش از ورود به این بخش انسان‌های گرفتار شکاکیت محض را «آدمک‌هایی بی‌بهره از ذهن» (اسپینوزا، ۱۳۷۴، ص ۳۶) می‌داند و در ادامه، اذعان می‌دارد به این که نخستین بخش در روش او «عبارت از ... بازداشتن ذهن از آمیختن تصورات ... مشکوک با تصورات حقیقی است» (همان، ص ۳۷). او در ابتدای همین بخش تلویحاً برهان خواب‌دیدن مطرح در تأمل نخست از تأملات دکارت را مطرح و قاطعانه نفی می‌کند.

با دقت در سیاق کلام اسپینوزا معلوم می‌شود که گویی پیش‌فرض او چه در اینجا و چه در کتاب /خلاق این است که پس از اجرای راهکار شک دکارتی و آماده‌شدن بستر برای اعمال روش تحلیل و به‌کار بستن این روش در تأملات دوم تا ششم، دیگر همه راه‌ها بر روی شک‌های تأمل نخست بسته می‌شود و نتایج حاصل در تأملات شش‌گانه دکارتی را باید در روش ترکیب مفروض و مسلم گرفت. اما مهم‌ترین نتیجه روش تحلیل دکارتی از نظر اسپینوزا اثبات «خدای غیرفربکار» یا همان «خدای کامل مطلق» است؛ چراکه روش ترکیب به تصریح اسپینوزا «هنگامی به‌کامل‌ترین [وجه به‌کار بسته خواهد شد] که تصور کامل‌ترین وجود را داشته باشیم» (همان). اسپینوزا معتقد است که پس از شناخت یقینی خداوند، بدان‌گونه که دکارت مدعی بود در تأملات و به روش تحلیلی چنین شناختی را مبرهن نموده است^{۱۲}، «هرگونه شکّی از ما زایل می‌شود».

اسپینوزا در همان ابتدای بحث از «تصورات مشکوک» شک را به دو قسم «حقیقی» و «غیرحقیقی» تقسیم می‌کند که به‌نظر می‌رسد این تقسیم‌بندی را بشود به‌نوعی متناظر با دو قسم شکّی دانست که چندی از دکارت‌شناسان درباره شک‌های مطرح در تأمل نخست متذکر آنها شده‌اند (شهرآیینی، ۱۳۸۹، صص ۹۳-۱۱۰). اسپینوزا درخصوص شک‌های غیرحقیقی یا به‌تعبیر دکارتی افراطی و فرضی معتقد است که «اصلاح چنین شکّی در حوزه «روش» نیست» (اسپینوزا، ۱۳۷۴، ص ۵۴) اما درباره شک‌های حقیقی، این قسم «شک معمولاً از اندیشیدن درباره خطای حواس حاصل می‌شود» و راه برطرف کردن آن را نیز کسب «شناخت حقیقی از حواس» است.

اما ما حاصل دیدگاه اسپینوزا درباره شک و شکاکیت این است که اصلاً «نمی‌توانیم در تصورات حقیقی شک کنیم»، زیرا شک در تصورات حقیقی تنها زمانی ممکن است که «هیچ تصور روشن و متمایزی از خدا نداشته باشیم» و «در شناختی که از منشأ همه اشیاء داریم نیندیشیده باشیم و چیزی نیافته باشیم که به ما بیاموزد که خدا فربکار نیست». اما «به‌شرط آنکه چنین شناختی داشته باشیم، این شناخت ... کافی است هرگونه شکّی را که ممکن است درباره تصورات روشن و متمایز داشته باشیم، از بین ببرد». اما با دقت در کتاب تأملات در فلسفه اولی به‌خوبی درمی‌یابیم که همه این نتایج مطلوب اسپینوزا در حذف شک و شکاکیت، همان‌هایی است که دکارت با روش تحلیل خود به اثبات رسانیده است. یعنی اسپینوزا روش ترکیب خود را با ابتدای بر نتایج به‌دست‌آمده با روش تحلیل دکارت آغاز می‌کند.

نتیجه‌گیری

از مجموع آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که شک دکارتی تنها در رابطه با مسائل مابعدالطبیعی مطرح می‌شود که او می‌خواهد فلسفه‌ای یقینی را بنا کند. این شک ما را در رسیدن به مفاهیم واضح و متمایز کمک می‌کند و می‌توان به‌یاری آن هر مفهوم مبهم و نامتمایزی را از ذهن کنار گذاشت. بدین ترتیب، روشن می‌شود که شک، روش دکارت نیست و تنها راهکاری برای رسیدن به مبنایی یقینی است. شک دکارتی شرط لازم و ضروری برای اعمال روش تحلیل در حوزه مابعدالطبیعه است و جوهره

روش دکارت را تشکیل نمی‌دهد، زیرا اگر چنین بود باید در سایر حوزه‌ها نیز از جمله هندسه نیز شاهد شک دکارتی باشیم درحالی‌که چنین نیست.

بی‌نوشت‌ها

۱. گفتنی است که در آن روزگار سه نحله پزشکی سرشناس وجود داشت: (۱) جزم‌اندیشان (عقل‌گرایان یا فیلسوفان)؛ (۲) تجربی‌مسلکان؛ (۳) روش‌گرایان که همین شکاکان پورونی بودند. ملاک دسته‌بندی این سه گروه براساس طرز تفکر آنان درباره درمان بیماری‌ها و نحوه طبابت بود.

۲. شناخت فاهمه و پرداختن به روش درست‌اندیشیدن در سده هفده چنان مرسوم بود که تقریباً بیشتر فلاسفه در این دوران، رساله‌ای درباره روش یا درباره فاهمه داشته‌اند که می‌توان به نوارغنون بیکن، گفتار در روش دکارت، رساله در اصلاح فاهمه اسپینوزا، تحقیق درباره فهم انسان "جان لاک"، تحقیقات جدید درباره فهم انسانی "لایب‌نیس" و اصول معرفت انسانی "بارکلی" در سده هفده اشاره کرد.

۳. چنانکه در فرهنگ واژگان یونانی به انگلیسی، معادل (methodos) را (pursuit of knowledge) آورده‌اند.

4. CSM *The Philosophical Writings of Descartes*, trans. J. Cottingham, R. Stoothoff & D. Murdoch. 2 vols.

CSMK *The Philosophical Writings of Descartes*, volume III, *The Correspondence*, trans. J. Cottingham, R. Stoothoff & D. Murdoch. A. Kenny.

۵. البته دکارت تنها در یک مورد در نقل قول ایرادی از جانب یکی از منتقدانش (گاسندی) به نقل از او، تعبیر «روش کلی شک» را در سیاقی کاملاً سلیبی به کار می‌برد و در پاسخ به او بی‌آنکه نامی از «روش شک» به میان بیاورد، تصریح می‌کند که «صرف شک برای تأسیس هیچ حقیقتی کافی نیست، ولی این شک در آماده کردن ذهن برای تأسیس حقیقت در مرحله بعد مفید است. قصد من از به‌کاربردن شک فقط همین بوده است» (دکارت، ۱۳۸۴: ۳۱۷).

۶. بیکن خطاهای ذهن انسان را «بت» می‌نامد. بیکن نخستین کسی نیست که واژه بت را به‌جای «خطا» و «امر باطل» بکار برده؛ بلکه پیش از وی نیز از این واژه برای این معنا استفاده شده‌است. به‌نظر می‌آید دلیل این نامگذاری از جانب او این بوده باشد که او با بکارگیری کلمه بت به‌جای خطا، می‌خواسته به نفوذ خطاها در اذهان و نقش ویرانگر آنها در شناخت صحیح اشاره کند و بفهماند که آنها مانند بت‌ها، باعث کج‌فهمی‌ها، بداندیشی‌ها و انحرافات بسیار می‌شوند. شاید هم او در بکارگیری این اصطلاح از پروتستان‌ها بهره برده که پرستش و عبادت تصاویر را در برابر خداپرستی، بت‌انگاشته و از آن منع می‌کردند (جهانگیری، ۱۳۷۶، صص ۶-۱۰۵).

۷. بیکن بر این باور است که روش وی مانند زنبوران عسل است که راه میانه را برمی‌گزینند؛ به این معنا که آنها مواد را از گل‌های باغ یا جنگل بیرون می‌کشند، اما به کمک نیروی خاص خود آنها را

دگرگون می‌سازند، نه مانند مورچگان که صرفاً به جمع و مصرف می‌پردازند و نیز نه همچون عنکبوتان که از خود تار می‌تند (همان، صص ۱-۱۶۰).

۸. برای تفصیل بیشتر نگاه کنید به: جمهوری، پاره‌های ۵۱۷-۵۱۴.

۹. «چیزی را در پایان، به‌روش تألیفی می‌افزایم که امیدوارم تاحدی برای خوانندگان مفید باشد. باوجود این، مایلیم آنها لطفاً توجه کنند که من نخواستهم در اینجا به‌اندازه‌تأملات ارائه مطلب کنم همچنین شرح دقیقی از مطالب مندرج ارائه نخواهم داد.» (همان)

۱۰. اینکه دکارت خود را به نویسنده کتب پزشکی مقایسه می‌کند ما را به یاد شکاکان آکادمی در مدرسه روشی طب اسکندریه می‌اندازد (نگاه کنید به مقدمه مقاله «تاریخچه شکاکیت»). پزشکان مدرسه روشی طب اسکندریه پس از شک‌وتردید در روش‌های درمانی دیگر پزشکان و فراهم‌سازی بستر برای اعمال روش درمانی جدید خود، روش خود را که بر اساس مواجهه بی‌واسطه با خود بیماری و توجه و تمرکز بر آن بود، به‌کار می‌بستند. آنها این رویکرد تازه خود به درمان را (method) می‌نامیدند (Wikipedia, Entry, Methodism).

۱۱. نحوه مواجهه دکارت با شک در مقام بیماری ذهن، درست مانند مواجهه پزشکان حوزه اسکندرانی است، یعنی مانند آنان می‌کوشد تا با تمرکز بر خود این بیماری راه علاج را از خود آن بیابد.

۱۲. دکارت در نامه اهدائیه تأملات، براهین خود بر اثبات خداوند را «در قطعیت و بداهت همپایه براهین هندسی و حتی بالاتر از آنها» می‌داند.

فهرست منابع

اسپینوزا، باروخ. (۱۳۶۴)، *اخلاق*، ترجمه محسن جهانگیری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
----- (۱۳۷۴)، *رساله در اصلاح فاهمه*، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

----- (۱۳۸۸) *شرح اصول فلسفه دکارت*، ترجمه محسن جهانگیری، تهران: انتشارات سمت.

افلاطون (۱۳۸۰) *دوره آثار*، ترجمه حسن لطفی، ج ۲. تهران: انتشارات خوارزمی.
جهانگیری، محسن (۱۳۷۶) *احوال و آثار و آراء فرانسویس بیکن*، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

دکارت، رنه (۱۳۷۶) *قواعد هدایت ذهن، اصول فلسفه، انفعالات نفسانی*، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی؛ مندرج در کتاب *فلسفه دکارت*، منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران: انتشارات الهدی.

----- (۱۳۸۱) *تأملات در فلسفه اولی*، ترجمه احمد احمدی، تهران: انتشارات سمت.

----- (۱۳۸۳) *گفتار در روئس*، ترجمه محمدعلی فروغی؛ برگرفته از کتاب *سیر حکمت در اروپا*، محمد علی فروغی، تهران: انتشارات هرمس.

----- (۱۳۸۴) *اعتراضات و پاسخ‌ها*، ترجمه علی موسائی‌افضلی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

شهرآیینی، سیدمصطفی (۱۳۸۹) *تأملاتی در باب «تأملات» دکارت*، تهران: انتشارات ققنوس.
 مجتهدی، کریم (۱۳۸۷) *دکارت و فلسفه او*، تهران: انتشارات امیرکبیر.

Broughton, Janet (2002) *Descartes's Method of Doubt*, Princeton: Princeton University Press. Cottingham, J. (1993) *A Descartes Dictionary*, Oxford: Blackwell.

Cottingham, J. (1989) *Descartes*, Oxford: Blackwell.

M *The Philosophical Writings of Descartes*, trans. J. Cottingham, R. Stoothoff & D. Murdoch. 2 vols.

CSMK *The Philosophical Writings of Descartes*, volume III, *The Correspondence*, trans. J. Cottingham, R. Stoothoff & D. Murdoch. A. Kenny.

Cottingham, J. (2005), "Descartes: metaphysics and the philosophy of mind". In G.H.R. Parkinson (ed.), *Routledge History of Philosophy, The Renaissance and Seventeenth-century Rationalism*, Vol. IV, pp.187-219, London and New York: Routledge.

Daniel E. Flage and Clarence A. Bonnen (1999) *Descartes and Method*, A search for method in *Meditations*, Routledge.

Gilbert, Neal W. (1963) *The Renaissance Concepts of Method*, Columbia University Press

Popkin, Richard (1960) *The History of Scepticism from Erasmus to Descartes*, ASSEN - MCMLX: Netherlands.